

هانا آرنت

تقدیم به
دخترم آرمینا

عنوان و نام پدیدآور: هانا آرنست: آخرین مصاحبه و دیگر گفتگوها
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۱۷۶-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبای مختصر
یادداشت: این مدرک در آدرس <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.
یادداشت: عنوان اصلی: HANNAH ARENDT the last interview and
other conversation.
شناسه افزوده: جیرانی، هوشنگ، ۱۳۴۸ -، مترجم
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۷۷۴۹۳۳

هانا آرنت

آخرین مصاحبه و دیگر گفتگوها

ترجمه هوشنگ جیرانی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Hannah Arendt

The Last Interview and Other Conversations

Melville House, 2013



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

هانا آرنست

آخرین مصاحبه و دیگر گفتگوها

ترجمه هوشنگ جبرانی

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

۱۳۹۴

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۵ - ۱۷۶ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 176 - 5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۸۵۰۰ تومان

فهرست

- ۷ «چه چیزی باقی مانده؟ زبان باقی مانده است»
- ۴۳ «آی‌شمن به شکل وحشتناکی ابله بود»
- ۷۱ اندیشه‌هایی دربارهٔ سیاست و انقلاب
- ۱۱۱ آخرین مصاحبه

«چه چیزی باقی مانده؟» زبان باقی مانده است»: گفتگوی گونتر گاوس و هانا آرنه

تلویزیون ZDF آلمان، ۲۸ اکتبر ۱۹۶۴
برگردان به انگلیسی: جون استمبو

گفتگوی پیش رو بین هانا آرنه و گونتر گاوس،^۱ که در آن زمان روزنامه‌نگار شناخته شده‌ای بود و بعدها در دولت ویلی برانت به مقامات عالی رسید، در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۴ از تلویزیون آلمان غربی پخش شد. این مصاحبه جایزه آدولف گریمه را کسب کرد و سال بعد با عنوان «چه چیزی باقی مانده؟ زبان باقی مانده است» در گونتر گاوس، اشخاص،^۲ مونیخ، ۱۹۶۵ به چاپ رسید. ترجمه انگلیسی این مصاحبه را جون استمبو انجام داده و نخستین بار در مقالاتی درباره فهم/فاهمه و با ویراستاری جروم کون منتشر شد.^۳ گاوس گفتگو را با این جمله آغاز می‌کند که آرنه نخستین زنی است که در سلسله مصاحبه‌هایی که او [گاوس] در دست تهیه دارد، شرکت

1. Günter Gaus 2. *Zur Person*

3. *Essays on Understanding*, edited by Jerome Kohn (Harcourt Brace Jovanovich, 1994).

می‌کند؛ سپس بلافاصله این بحث را پیش می‌کشد که هانا آرنت «شغل بسیار مردانه‌ای» دارد که همانا فیلسوف بودن است. این جمله موجب طرح این پرسش می‌شود که آیا هانا آرنت به‌رغم موقعیت و احترامی که پیدا کرده، از آن‌جا که زن است، «نقش خود را در حلقه فیلسوفان» غیرمعمول و عجیب و غریب می‌بیند؟ آرنت پاسخ می‌دهد:

هانا آرنت: متأسفانه باید اعتراض کنم. من به حلقه فیلسوفان تعلق ندارم. حرفه من، اگر کسی اساساً بتواند از آن سخن بگوید، [در حوزه] نظریه سیاسی است. گرچه شما خیلی لطف دارید ولی من نه حس می‌کنم که فیلسوفم، و نه فکر می‌کنم در حلقه فیلسوفان پذیرفته شده‌ام. اما برویم سراغ پرسش دیگر که ابتدا مطرح کردید: شما می‌گویید عموماً این‌طور تصور می‌شود که فلسفه شغلی مردانه است. [اما] لازم نیست همیشه حرفه‌ای مردانه باقی بماند! کاملاً ممکن است که روزی روزگاری یک زن فیلسوف باشد...^۱

گونتر گاوس: من شما را فیلسوف می‌دانم...

هانا آرنت: خوب، حرفی نمی‌توانم بزنم، ولی از دیدگاه خودم فیلسوف نیستم. از نظر خودم یک بار برای همیشه با فلسفه خداحافظی کرده‌ام. همان‌طور که می‌دانید، من فلسفه خوانده‌ام ولی این بدان معنی نیست که در همان حوزه باقی مانده‌ام.

■ لطفاً دقیق‌تر بگویید که چه تفاوتی میان فلسفه سیاسی و کار شما که در حوزه نظریه سیاسی تدریس می‌کنید وجود دارد؟

□ عبارت «فلسفه سیاسی»، که من از به کار بردن آن اجتناب می‌کنم،

۱. نقطه‌هایی که در این جا و دیگر بخش‌های کتاب آمده به همان صورت اصلی نقل شده‌اند و به معنای از قلم افتادگی جمله نیست.

شدیداً در قید و بند سنت است. زمانی که من از این مسائل صحبت می‌کنم، آکادمیک یا غیرآکادمیک، همیشه اشاره می‌کنم که تنش جدی بین فلسفه و سیاست وجود دارد. به عبارت دیگر، مثلاً بین انسان در نقش موجودی متفکر و انسان در نقش موجودی کنشگر تنش وجود دارد که در فلسفه طبیعی به چشم نمی‌خورد. فیلسوف مانند هر کس دیگری، در ارتباط با طبیعت می‌تواند عینی‌نگر باشد و زمانی که درباره آنچه می‌اندیشد حرف می‌زند از طرف تمام نوع بشر حرف می‌زند. اما او نمی‌تواند در مقوله سیاست عینی‌نگر یا بی‌طرف باشد. از زمان افلاطون به بعد چنین چیزی محال است!

■ منظورتان را درک می‌کنم.

□ در میان غالب فیلسوفان، به استثنای چند نفر، نوعی خصومت با سیاست دیده می‌شود. البته کانت یکی از این استثناهاست. این خصومت در کل بسیار بااهمیت است چراکه مسئله‌ای شخصی نیست. این خصومت در ذات خود موضوع نهفته است.

■ شما نمی‌خواهید در این خصومت با سیاست سهیم باشید چون معتقدید به کارتان لطمه می‌زند؟

□ «من نمی‌خواهم در این خصومت شریک باشم.» دقیقاً همین است! به یک تعبیر، می‌خواهم با چشمانی به سیاست بنگرم که فلسفه آن‌ها را تیره و تار نکرده باشد.

■ متوجهم. حالا برسیم به مسئله رهایی زنان؛ آیا به نظر شما این مسئله بوده است؟

□ بله، البته؛ این مسئله به این شکل همیشه وجود دارد. من آدمی نسبتاً

قدیمی بوده‌ام. همیشه به این فکر کرده‌ام که شغل‌های معینی وجود دارد که برای زنان مناسب نیست، یا به تعبیر دیگر برارنده آن‌ها نیست. این که یک زن دستور بدهد صورت خوشی ندارد. زن اگر بخواهد زنانگی‌اش را حفظ کند نباید خود را در چنین موقعیتی قرار دهد. نمی‌دانم که در این زمینه درست می‌گویم یا نه. خود من کمابیش ناخودآگاهانه، همیشه مطابق این رویه زندگی کرده‌ام — یا بهتر است بگویم، کمابیش خودآگاهانه. خود مشکل در زندگی من، شخصاً نقشی نداشته است. اگر بخواهم ساده بگویم، همیشه همان کاری را کرده‌ام که دوست داشتم بکنم.

■ کار شما — بعداً حتماً وارد جزئیات آن خواهیم شد — تا حد چشمگیری معطوف است به شناخت اوضاعی که کنش و رفتار سیاسی را پدید می‌آورند. آیا به دنبال تأثیرگذاری بر قشر وسیعی هستید، یا معتقدید امروزه دیگر تأثیرگذاری ممکن نیست، یا این که اساساً به این موضوع اهمیتی نمی‌دهید؟

□ می‌دانید، این پرسش ساده‌ای نیست. اگر بخواهم صادق باشم باید بگویم: زمانی که کار می‌کنم، برایم مهم نیست که کارم چگونه روی مردم تأثیر می‌گذارد.

■ و وقتی کارتان را تمام می‌کنید چگونه؟

□ بعد دیگر کار من تمام شده است. آنچه برایم اهمیت دارد فهمیدن است. به نظر من، نوشتن یعنی جستجوی دانستن، بخشی از روند فهمیدن... امور مشخصی [بدین ترتیب] فرمول‌بندی می‌شوند. من اگر آن قدر حافظه خوبی داشتم که هرچه را می‌اندیشم واقعاً به خاطر بیاورم، اصلاً شاید هیچ چیزی نمی‌نوشتم — به تنبلی خودم واقفم. آنچه برایم مهم است، خودِ روند اندیشیدن است. مادام که در اندیشه‌ورزی درباره چیزی موفق باشم، شخصاً احساس رضایت می‌کنم. بعد اگر در بیان اندیشه‌هایم به صورت مکتوب موفق شوم، باز هم حس رضایت به من دست می‌دهد.

از تأثیراتی پرسیدید که کارم روی دیگران می‌گذارد. اگر بخواهم با حالتی طعنه‌آمیز بگویم، این پرسشی مردانه است. مردان غالباً دوست دارند که به شدت تأثیرگذار باشند، اما به نظر من موضوعی حاشیه‌ای است. آیا خودم را آدمی تأثیرگذار تصور می‌کنم؟ نه. من می‌خواهم بفهمم. و اگر دیگران نیز بفهمند - در همان معنایی که من فهمیده‌ام - این به من حس رضایت می‌دهد، نوعی حس راحتی و آرامش.

■ آیا راحت می‌نویسید؟ راحت ایده‌ها [یتان] را صورت‌بندی می‌کنید؟

□ گاهی اوقات بله؛ گاهی اوقات هم نه. اما در کل می‌توانم بگویم تا زمانی که نتوانم، به اصطلاح، در نوشتن بیست بگیرم هرگز نمی‌نویسم.

■ یعنی تا زمانی که اندیشه شما شکل نگرفته است.

□ بله، دقیقاً می‌دانم که می‌خواهم چه چیزی بنویسم. تا زمانی که ندانم نوشتن را آغاز نمی‌کنم. معمولاً هم همه متن را یکباره می‌نویسم. و این کار نیز نسبتاً سریع انجام می‌شود، چون مانده به این که چقدر تند تایپ کنم.

■ علاقه شما به نظریه، کنش و رفتار سیاسی امروز در محور آثارتان قرار دارد. در همین زمینه، چیزی که من در مکاتبه شما با پروفیسور شولم^۱ یافتم جالب به نظر می‌رسد. اگر بخواهم نقل قول کنم، شما آن‌جا نوشتید که «در جوانی، نه به سیاست علاقه داشتید و نه به تاریخ». خانم آرنت، شما به عنوان فردی یهودی در سال

۱. گرشوم شولم (۱۸۹۷-۱۹۸۲) صهیونیست متولد آلمان، تاریخدان و محقق برجستهٔ عرفان یهودی، از آشنایان قدیمی هانا آرنت بود. او در ۲۳ ژوئن ۱۹۶۳، نامه‌ای به شدت انتقادی دربارهٔ کتاب آیشمن در اورشلیم خطاب به آرنت نوشت؛ نگاه کنید به آیشمن در اورشلیم: نامه‌های رد و بدل‌شده، شماره ۲۲ نشریه *Encounter* (۱۹۶۴). نقل قولی که در این‌جا آمده است مربوط به پاسخ آرنت در ۲۴ ژوئیه ۱۹۶۳ است.

۱۹۳۳ از آلمان مهاجرت کردید. آن زمان ۲۶ ساله بودید. آیا علاقه شما به سیاست — کنار گذاشتن بی‌اعتنایی به سیاست و تاریخ — ارتباطی به آن وقایع داشت؟

□ بله، البته. در سال ۱۹۳۳ بی‌اعتنایی دیگر محلی از اعراب نداشت. حتی پیش از آن نیز دیگر [این بی‌اعتنایی] ممکن نبود.

■ برای شما هم این چنین بود؟

□ بله، البته. من روزنامه‌ها را با علاقه می‌خواندم. [برای خودم هم] نقطه نظرانی داشتم. به هیچ حزبی تعلق نداشتم و نیازی هم به آن نمی‌دیدم. در سال ۱۹۳۱ کاملاً متقاعد شده بودم که نازی‌ها زمام امور را به دست خواهند گرفت. همیشه هم بر سر این موضوع با دیگران بحث می‌کردم ولی تا زمان مهاجرت واقعاً خودم را به طور نظام‌مند دلمشغول این مسائل نکردم.

■ درباره آنچه الآن گفتید پرسش دیگری دارم. اگر متقاعد شده بودید که نمی‌توان جلو نازی‌ها را برای رسیدن به قدرت گرفت، آیا خود را ملزم نمی‌دانستید که برای اجتناب از بروز این وضعیت کاری انجام دهید — مثلاً عضو حزبی شوید — یا این که تصور می‌کردید دیگر نمی‌توان کاری کرد؟

□ شخصاً فکر نمی‌کردم که بتوان کاری انجام داد. اگر غیر از این بود، شاید کاری می‌کردم. البته الآن خیلی مشکل می‌توان درباره گذشته این‌گونه صحبت کرد. فکر می‌کردم امیدی وجود ندارد.

■ آیا واقعه مشخصی در ذهنتان هست که باعث شده باشد از آن زمان به سیاست‌گرایی پیدا کنید؟

□ می‌توانم به ۲۷ فوریه سال ۱۹۳۳ اشاره کنم که رایش‌تاک^۱ به آتش

کشیده شد و همان شب نیز دستگیری‌های غیرقانونی اتفاق افتاد. آنچه به اصطلاح به «بازداشت‌های احتیاطی» معروف شد. همان‌طور که می‌دانید، مردم به سلول‌های گشتاپو^۱ یا اردوگاه‌های دسته‌جمعی فرستاده شدند. آنچه آن موقع اتفاق افتاد وحشتناک بود، اما این اتفاقات زیر سایه حوادثی قرار گرفت که بعدها رخ دادند. این شوکی بود که بلافاصله به من وارد شد، و از آن لحظه به بعد احساس مسئولیت کردم. از آن روز فهمیدم دیگر نمی‌توان صرفاً تماشاچی بود. از راه‌های گوناگون سعی کردم کاری انجام دهم. اما آنچه را واقعاً باعث شد از آلمان خارج شوم – البته اگر اصلاً بخواهم در این مورد حرفی بزنم – تا به حال به کسی نگفته‌ام چون اهمیت چندانی ندارد.

■ لطفاً به ما بگویید.

□ به هر حال، تصمیم گرفتم مهاجرت کنم. خیلی زود به این نتیجه رسیدم که این جا دیگر جای یهودیان نیست. نمی‌خواستم شهروند درجه دو آلمان باشم. به علاوه، فکر می‌کردم اوضاع بدتر و بدتر خواهد شد. با وجود این، در نهایت کشور را به شکل مسالمت‌آمیز ترک نکردم. و باید بگویم که این باعث رضایتمندی خاصی در من می‌شود. دستگیر شدم، و ناچار بودم غیرقانونی از کشور خارج شوم – به شما خواهم گفت چگونه – و این [موضوع] برای من مایه مسرت بود. فکر می‌کردم حداقل کاری انجام داده‌ام! حداقل «بی‌گناه» نیستم. هیچ کسی نمی‌تواند مرا به این متهم کند! یک سازمان صهیونیستی به من فرصتی داد. برخی از رهبران این سازمان دوستان صمیمی من بودند که کورت بلومنفلت^۲، رئیس وقت آن‌جا، در رأس آن‌ها بود. اما من صهیونیست نبودم. صهیونیست‌ها هم تلاشی نکردند تا مرا به کیش خود درآورند. اما به یک معنا تحت تأثیرشان قرار

داشتم: به‌ویژه به سبب [روحیه] انتقاد؛ انتقاد از خود^۱ که صهیونیست‌ها بین یهودیان گسترش دادند. این ویژگی در من نفوذ کرده بود و مرا تحت تأثیر قرار داده بود، اما از نظر سیاسی هیچ کاری با صهیونیسم نداشتم. بلومفلت و یک نفر دیگر که شما او را نمی‌شناسید در سال ۱۹۳۳ پیش من آمدند و گفتند: ما می‌خواهیم مجموعه‌ای از بیانیه‌های ضدیهودی را که در شرایط عادی تهیه شده‌اند گردآوری کنیم. مثلاً، بیانیه‌های منتشرشده در انجمن‌ها،^۲ تمام انجمن‌های تخصصی، تمام نشریات تخصصی – خلاصه، آن چیزهایی که در کشورهای خارجی شناخته‌شده نبود. گردآوری چنین مجموعه‌ای در آن زمان مستلزم همراهی با روندی بود که نازی‌ها آن را «تبلیغات وحشت‌انگیز»^۳ می‌نامیدند. هیچ صهیونیستی نمی‌توانست این کار را انجام دهد، چون اگر متوجه می‌شدند، کل سازمان به خطر می‌افتاد... آن‌ها از من پرسیدند: «تو این کار را انجام می‌دهی؟» من گفتم: «البته.» خیلی خوشحال بودم. اول از همه این‌که، برای من ایده زیرکانه‌ای به نظر می‌رسید، و دوم این‌که، این احساس به من دست داد که بالاخره می‌شود کاری کرد.

■ آیا به این علت دستگیر شدید؟

□ بله. گیرم آوردند. خیلی خوش شانس بودم. بعد از هشت روز آزاد شدم چون با مقامی که مرا دستگیر کرده بود طرح دوستی ریختم. او آدم جذابی بود! و از پلیس جنایی به بخش سیاسی منتقل شده بود. اصلاً نمی‌دانست که باید چه کار کند. چه کار می‌توانست بکند؟ به من می‌گفت: «معمولاً یک نفر جلو من می‌نشیند و من فقط پرونده‌اش را بررسی می‌کنم و می‌دانم موضوع از چه قرار است. اما با تو باید چه کار کنم؟»

■ این اتفاق در برلین افتاد؟

□ بله در برلین بود. متأسفانه مجبور شدم به او دروغ بگویم. نمی توانستم سازمان را به خطر بیندازم. داستان دور و درازی برای او سرهم کردم، و او هم می گفت: «من تو را این جا آوردم. خودم هم تو را دوباره بیرون می برم. وکیل بگیر! یهودیان در حال حاضر هیچ پولی ندارند. پولت را خرج نکن!» در همین حین، سازمان یک وکیل برایم استخدام کرد. البته از میان اعضای خودش. من وکیل سازمان را پی کارش فرستادم. چون کسی که مرا دستگیر کرده بود، آدمی روراست و نجیب بود. به او اعتماد کردم و به خودم گفتم که شانس بیشتری با او دارم تا وکلایی که خودشان می ترسند و نگران اند.

■ شما بیرون آمدید و توانستید خاک آلمان را ترک کنید؟

□ من بیرون آمدم، ولی ناچار شدم غیرقانونی از مرز خارج شوم... اسم من از لیست حذف نشده بود.

■ خانم آرنت، در مکاتبه ای که به آن اشاره کردیم، شما به صراحت هشدار شولم را مبنی بر این که همواره باید به همبستگی خود با مردم یهود توجه داشته باشید بیهوده دانستید و رد کردید. من دوباره از شما نقل قول می کنم. شما نوشتید: «یهودی بودن از حقایق مسلم زندگی من است، و هرگز به دنبال این نبودم که این حقیقت را تغییر دهم، حتی در دوران کودکی ام.» مایلم که در همین زمینه چند پرسش مطرح کنم. شما، دختر یک مهندس، در سال ۱۹۰۶ در هانوفر متولد و در کونیگسبرگ بزرگ شدید. آیا به خاطر می آورید که اوضاع برای کودکی که از خانواده ای یهودی آمده بود در دوران آلمان پیش از جنگ چگونه بود؟

□ نمی توانم این پرسش را از سوی همه این کودکان پاسخ دهم. تا جایی که حافظه ام یاری می کند، من از طرف خانواده ام متوجه یهودی بودنم نشده بودم. مادرم فردی کاملاً غیرمذهبی بود.